

به نام خدا

بررسی وجوه اثرگذاری مولوی بر ملاپریشان از طریق مقایسه مثنوی معنوی و پریشان‌نامه

چکیده

پریشان‌نامه ملا ابوالقاسم دلفانی معروف به ملاپریشان لک، مثنوی عرفانی نسبتاً کم حجمی است به زبان لکی که از جهاتی با مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی قابل مقایسه است و می‌توان آن را از این کتاب مستطاب متأثر دانست. سرایندگان هر دو مثنوی نیز، ویژگی‌های مشترک و مشابهت‌های قابل توجهی دارند: ملاپریشان نیز مانند مولوی عارفی وارسته و شوریده است؛ اشراف او به آیات و روایات نیز کم و بیش مانند شوریده بلخ است؛ و نظر او نسبت به صوفیه مانند نظر مولانا است. در بسیاری از مباحث عرفانی، اخلاقی و حکمی نیز - تا آنجا که در پریشان‌نامه دیده می‌شود - حدوداً با مولوی هم‌رأی است. اما از آنجا که ملاپریشان آشکارا شیعی است، بخش اعظم سخنانش رنگ مدح مولای متقیان، علی (ع) را به خود گرفته است و از این حیث با مولانا که عارفی به ظاهر سنی است، تفاوت دارد؛ هرچند مولانا بارها از عظمت و مقام بلند و بی‌نظیر آن امام همام سخن گفته و ملت و مذهب خود را نیز به عنوان یک عارف، از ملل و مذاهب معروف متمایز دانسته است. نکته دیگر در مکتب عرفانی و مذهب کلامی آن دو است؛ مولانا ظاهراً اشعری است و ملاپریشان شیعی؛ دیگر آنکه مولوی مستقیماً به سلسله‌های صوفیه متصل نیست؛ در حالی که ملاپریشان جزو حروفیه و در شمار پیروان استرآبادی است و سوم آنکه ملای روم، مثنوی را به فارسی سروده است؛ حال آنکه پریشان‌نامه، لکی است. آنچه در این مقاله بررسی خواهد شد، وجوه اشتراک این دو اثر و به عبارت بهتر، وجوه اثرپذیری ملاپریشان از مولوی - در پریشان‌نامه - است.

کلیدواژه: مثنوی معنوی - پریشان‌نامه - عرفان - قرآن و حدیث - مولوی - ملاپریشان

علی نوری، استادیار دانشگاه لرستان

## مقدمه

اهمیت زبانهای فرعی، لهجه‌ها و گویشهای مختلف و خرده‌فرهنگ‌های حاکم بر آنها و نقش حیاتی آن در تقویت، استحکام و پویایی زبان و فرهنگ اصلی و محوری و نیز ضرورت بررسی عالمانه آنها - گرچه ممکن است از سوی افراد غیر متخصص چندان جدی گرفته نشود - بر اهل ادب و فرهنگ و متخصصان رشته‌های علوم انسانی، بویژه پژوهشگران حوزه‌های علوم اجتماعی، زبان‌شناسی و ادبیات، پوشیده نیست. بر این اساس، یکی از حوزه‌های مهم و ضروری، همانا زبان و ادبیات استانها و مناطق خاص است.

پرداختن به ادبیات بومی لرستان، ضرورتی است که به علل و عوامل متعددی چون نبود منابع معتبر، محققانه و متقن، شمار اندک پژوهندگان علاقه‌مند و علاقه‌مندان متخصص، سوء تعبیرها و ترس و تهدیدها و جزآن، مغفول مانده و بویژه مراکز علمی و دانشگاهی کاملاً از آن غافلند و اگر بخواهیم صریح‌تر بگوییم، متأسفانه برخی از متخصصان این حوزه، پرداختن به آن را دون شأن علمی خود می‌بینند؛ در نتیجه، این گنجینه گرانبها، هر روز بیشتر از پیش زیر توده عظیم و فزاینده غفلت و بی‌توجهی دفن می‌گردد.

یکی از موضوعاتی که از این حیث پرداختن به آنها در شناخت و بررسی ادبیات و فرهنگ لرستان و به تبع آن، کل فرهنگ و ادبیات کشور مهم و تعیین‌کننده است، مقایسه ذهن و زبان ادیبان و شاعران این دیار با شاعران و نویسندگان ممتاز فارسی‌گو و بررسی وجوه اثرگذاری و اثرپذیری بین آنهاست.

ملاپریشان از مشهورترین شاعران لکی گوست که شعر او سمت و سوی عرفانی دارد و از جهاتی با شعر مولانا قابل مقایسه است و با تأمل در صورت و معنا و ساختار پریشان‌نامه چنین به نظر می‌رسد که رنگ و بویی از مثنوی معنوی در آن دیده می‌شود. در این پژوهش، برآنیم تا مثنوی پریشان‌نامه این شاعر لرستانی را با مثنوی معنوی مولوی مقایسه کنیم و جلوه‌های مختلف اثرپذیری آن را از مثنوی ملای روم نشان دهیم.

گفتنی است به دلیل کثرت ارجاع به دو متن مورد بحث، یعنی مثنوی معنوی و پریشان‌نامه، در ارجاع به این دو اثر، روش معمول را به کار ننگرفته‌ایم و نام کتاب - و در مثنوی شماره دفتر - و شماره ابیات را ذکر کرده‌ایم.

وجوه اثرگذاری مثنوی معنوی بر پریشان‌نامه

ابتدا به دلیل تازگی موضوع، لازم است توضیحاتی در خصوص ذهن، زبان و عقیده هر دو شاعر داده شود تا نقطه عزیمت باشد و براساس آن بتوان مشابهت‌ها، اختلافات و تأثیر و تأثرها را مشخص کرد.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، شاعر عارف قرن هفتم هجری، اهل بلخ بود و در اوایل گیرودار مغول و سلطان محمد خوارزمشاه - در حالی که هنوز کودکی ده دوازده ساله بیش نبود - به نیشابور و عراق و شام و قونیه سفر کرد و در قونیه ماندگار شد؛ و در همانجا بود که خرمن انبوهی از دانش‌ها و معارف که طی سی و هشت سال اندوخته بود با طلوع شمس و در شعاع وی سوخت. ۱ (شیمل، ۱۳۶۷، صص ۱-۵۰) مولوی در فقه، بظاهر، سنی حنفی (زرین کوب، ۱۳۵۷، صص ۲۷۳-۲۹۰) و در کلام، اشعری و اهل جبر و کسب است؛ گرچه خود میل چندانی به اهل کلام ندارد (زرین کوب، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۴۴۲-۴۴۷) اما هم مشرب کلامی او به اعتدال نزدیک است و هم مذهب فقهی او؛ چنانکه هم در فقه، به بسیاری از مسائل مورد توجه دیگر مذاهب نیز بی‌توجه نیست و هر گروهی را دارای بهره‌ای از ثواب می‌داند و هم در کلام به برخی معتقدات دیگران از جمله مسأله اختیار و نیز ارجمندی و استحکام نظام علیت معتقد است.

(زرین کوب، پیشین، صص ۴۴۲-۴۴۷) ولی چنانکه از سخنانش پیداست، نظام علیت را نیز سرسپرده و تسلیم اراده و خواست معشوق ازلی می شمارد:

" چون درخت تین که جمله تین کند هر چه آن خسرو کند شیرین کند " (مثنوی/ ۱۱۶۶/۵) و خطاب به فلاسفه و نیز عدلیه می گوید:

" ای گرفتار سبب بیرون مبر " لیک عزل آن مسبب ظن مبر " (مثنوی/ ۱۵۴۷/۵)

مولانا با صرف نظر از معدودی ابیات عربی و به ندرت ترکی، به زبان فارسی شعر گفته است. (زرین کوب، ۱۳۵۷، ص ۲۹۷) اما ملا پریشان، اشعارش را به زبان لکی سروده و بیشتر به همین دلیل چندان شناخته شده نیست. سخنان پراکنده‌ای درباره منشأ، مولد، مذهب و طریقت وی گفته اند. ۲. (غضنفری، ۱۳۸۷، ص ۱۷) قدر مسلم آنکه او اهل ناحیه دلفان و جزو طایفه غیاثوند بوده است. (غضنفری، ۱۳۶۱، مقدمه، ص ۳ و ۱۳۸۷، ص ۱۷) همچنین او را شاعر قرن هشتم هجری و معاصر فضل الله استرآبادی و از پیروان نهضت حروفیه (زرین کوب، ۱۳۷۶، صص ۱۳۸-۱۴۱) دانسته اند. (غضنفری، پیشین، صص ۳ و ۴) ملا پریشان، از فردی به نام شیخ رجب بُرسی یاد می کند که گویا همان حافظ رجب بُرسی صاحب " مشارق الانوار " و " الدر الثمین " باشد. (تهرانی، ۱۹۵۹، حرف میم، ص ۱۹۵)

غیر از نشانه های حروفی گری، بر اساس نظر جامع دیوان ملا پریشان، رنگی از افکار و عقاید مربوط به " اهل حق " نیز در برخی اشعار ایشان دیده می شود. (غضنفری، ۱۳۸۷، مقدمه و صص ۱-۶۰) به نظر نگارنده، ایشان در عین عشق به علی (ع) آگاهانه خود را از آراء غلو آمیز موجود در بین اکثریت اهل حق دور می کند:

نه غلو [قلو] و قاف نه غلو و غین لا جبر لا تفویض بل بین الامرین (پریشان نامه ۵/۲۳)

و با یادکرد اسماء و صفات خداوند - آن گونه که در کتاب و سنت آمده و در اقوال عارفان، بویژه عارفان شیعه دیده می شود - (پریشان نامه، صص ۱۰-۲۸) خود را کاملاً به آراء و عقاید عارفان بزرگ نزدیک می کند.

علاوه بر آنچه گفتیم، او عقاید عرفانی را با ظاهر شریعت درهم آمیخته و از ترکیب این دو، شعر عارفانه‌ای مقرون به صحت و به دور از اباحت ساخته است. البته ابیاتی در خصوص حضرت علی (ع) دارد که اگر با نظری دقیق، عمیق و تأویلی ۴ به آنها نگریسته نشود، بیم آن است که - به گونه ای - او را از راه صواب دور نشان دهد. به نظر می رسد در این گونه اشعار از تأثیر استاد خود که بعضاً او را به غلو منسوب کرده اند دور نباشد. (الشیبی، ۱۳۸۰، ۲۵۴-۲۵۹)

کوتا سخن اینکه طریقت ملا پریشان، منشوری است سه بعدی و زیبا که یک وجه آن، تأویل حروف و الفاظ و آیات قرآن؛ وجه دیگر آن، تشیع و گرایش مذهبی شیعی؛ و وجه سوم آن، افکار و اندیشه های عرفانی است. البته عارفان این شاعر بزرگ، در عین وحدت و کمال، از هر زاویه این منشور درخشان، جلوه ای ویژه دارد و به همین دلیل برای فهم درست سخن او باید با دیدی همه جانبه به بینش و روشش نگریست و اگر از یک زاویه به سخن و عقاید او توجه شود، طبعاً باعث قضاوت ناصواب می گردد. او، بخشی از اشعارش را تا حدودی مانند بیشتر شاعران دلفان و دیگر شاعران لکی گوی لرستان، کرمانشاه، کردستان و ایلام، به لفظ و لهجه " گورانی " که زبان شعری غالب شاعران لک غرب کشور است و به تعبیر غضنفری به لهجه " کرمانجی ". (غضنفری، ۱۳۸۷، ص مقدمه، ص ۳) و بخش دیگر را به زبان لکی سروده است. (غضنفری، ۱۳۸۷، صص ۱۷ و ۱۸) مذهب او نیز، شیعه دوازده امامی است؛ (دیوان ملا پریشان، ص ۸) در مشرب کلامی، بین " جبر " که به تعبیری، عقیده ای ناگزیر در بین صوفیه و حاصل مراتب بالای عرفانی است و " امر بین الامرین " که شعار کلامی شیعیان است در نوسان است؛ (همان، صص ۴-۱۸) و مشرب عرفانی او، نوعی عرفان شیعی است. (همان، صص ۴-۱۸)

در خصوص عرفان شیعی - که ممکن است اندکی تناقض آمیز به نظر برسد - به منظور رفع ابهام، از طرح مبحثی نسبتاً کوتاه ناگزیریم.

منزلت والای امام علی (ع) در زهد و عبادت و معرفت باعث شد که او "مرجع معرفت صوفیانه و پیری که همه طریقه‌ها در او به هم می‌رسند" دانسته شود. (الشیبی، ۱۳۸۰، ۲۰) فرزندان و جانشینان آن امام همام نیز "در تکوین زهد، به اشکال گوناگون، که بالاخره منجر به تصوف شد، شرکت داشتند، چنانکه علی بن حسین (ع) و امام باقر و امام صادق (ع) از پیشروان زهد به شمار آمدند و زیدبن علی و دیگر شورشگران زیدی پس از وی به پشمینه‌پوشی شهرت یافتند... محمدبن جعفر صادق (ع) با دویست نفر از پیروان خود با لباس پشمین نماز می‌خواند". (همان، ص ۶۴) با این حال، در ابتدای کار، "شیعیان که پیرو امامان بودند، نمی‌توانستند به مکتبهای تصوف در آیند و مرید مشایخ صوفی باشند. [گرچه مؤلفان کتابهای تصوف، نام برخی از آنان را] که واقعاً صوفی بوده‌اند، یاد کرده‌اند... چون معروف کرخی به امام رضا (ع) پیوست - اگر اصل واقعه درست باشد - نزدیک بود که تصوف و تشیع یکی شود" (همان، صص ۶۵-۶۹) در هر حال، بتدریج که فشارهای سیاسی برداشته شد، بویژه از روزگار ایلخانان، تشیع به تصوف نزدیکتر شد. (غنی، ۱۳۸۳، صص ۴۳۳-۴۴۱)

هانری کربن، ادوار اندیشه شیعه را به چهار مرحله تقسیم کرده است: دوره اول، دوره ائمه و اصحاب آنان تا وفات آخرین نایب امام دوازدهم؛

دوره دوم، که از زمان شروع غیبت کبری و شیخ صدوق و شیخ مفید و سید رضی و سید مرتضی علم الهدی تا زمان خواجه نصیرالدین طوسی را در بر می‌گیرد.

دوره سوم، از زمان خواجه نصیرالدین طوسی تا دوره تجدد ایران در زمان صفویه؛ که از این گروه می‌توان به علامه حلی و افضل کاشانی اشاره کرد.

دوره چهارم، از زمان تجدد صفوی و مکتب اصفهان به بعد؛ که افرادی مانند ملاصدرای شیرازی بر کتابهای "توحید" و "حجت" کلینی شرح و تعلیقاتی نگاشتند و وحدت ناگسستگی ایمان و عرفان را به منزله گنجینه معرفت وجدانی شیعه عرضه داشتند. صاحب بحارالانوار نیز از این گروه قابل اشاره است. (کربن، ۱۳۵۸، صص ۵۱-۵۴)

به نظر کربن، دوره سوم، عصر تلاقی مکتب کلامی خواجه نصیر طوسی و شکوفایی تصوف و عرفان شیعی است. او اذعان می‌دارد که سعدالدین حمویه، عارف بزرگ شیعی و علاء الدوله سمنانی، از استادان بزرگ تفسیر باطن گرایانه، در این دوره به ظهور رسیدند و در باب "ولایت کسی" بحثهایی طرح شد و به نشر افکار سید حیدر آملی در تلاش برای نزدیک کردن تشیع و تصوف انجامید. (کربن، ۱۳۵۸، صص ۵۱-۵۴)

سید حیدر، تشیع و تصوف را دو جنبه ظاهر و باطن یک حقیقت واحد می‌پندارد. به عبارت دیگر، وی شریعت شیعه امامیه را جنبه ظاهری تشیع و حقیقت و طریقت مورد توجه صوفیه و ارباب توحید را جنبه باطنی آن نامیده است. (فتح‌اللهی، ۱۳۸۰، صص ۳۸ و ۳۹)

او در تبیین ارتباط این دو مشرب برمبنای سخنان امام علی (ع)، عموم شیعیان غیر سالک را - که اهل ظاهر و شریعتند - "مومن غیرممتحن" و صوفیان شیعه را "مومن ممتحن" خوانده و ضمن نهدی هر دو گروه (تصوف و تشیع) از دم یکدیگر، صوفیه را شیعه حقیقی نامیده است: " (فتح‌اللهی، پیشین، صص ۳۸ و ۳۹)

فیض کاشانی نیز در نزدیک کردن شیعه و صوفیه بسیار کوشش کرده و بسیاری از احادیث و سخنان طرح شده در احیاء علوم الدین ابو حامد غزالی را در کتاب محجه البیضاء آورده است؛ تا جایی که برخی، محجه البیضاء را تهذیبی از احیاء علوم الدین دانسته‌اند. (سروش، ۱۳۷۶، صص ۱-۱۳۳)

افکار بسیاری از عارفان بزرگ مانند محیی الدین ابن عربی، عطار نیشابوری و مولوی نیز گاه چنان به معتقدات شیعه نزدیک می شود که برخی، آنان را شیعه دوازده امامی خوانده اند. (فتح الهی، پیشین، صص ۳۷-۴۱) در نتیجه به طور خلاصه، می توان گفت عرفان شیعی، تلفیقی است از فقه و حدیث و کلام شیعه و کلام و عرفان اشاعره. ملا پریشان، غیر از بُرسی و استرآبادی، از بزرگانی چون عطار و مولانا و... تعدادی دیگر از عرفا نیز - مستقیم یا غیر مستقیم - تاثیر پذیرفته است که پرداختن به این همه، مجال بهتری می طلبد و در اینجا تنها به اثرپذیری او از مولوی پرداخته می شود.

با وجود اختلاف مشرب، مذهب و زبان، اشتراکات قابل توجهی بین مولانا جلال الدین بلخی، عارف بزرگ قرن هفتم و جناب ملاپریشان، عارف و "مومن ممتحن" وجود دارد.

مهمترین وجوه اشتراک این دو عارف بزرگ، نخست، مشرب عرفانی و اعتقاد به وجود باطنی بس قاهره ۵، زیر پرده ظاهر امور و در نتیجه، تأویل بسیاری از آیات و روایات؛ دوم، عشق آنان به منبع اصلی وجود و بلکه تنها وجود حقیقی عالم؛ و سوم، استفاده فراوان آن دو از آیات و روایات است تا حدی که این ویژگی در نزد هر دو بزرگوار، به تشخص سبکی رسیده است و چهارم، ساختار ویژه هر دو کتاب است که طی آن با تلفیقی از تمثیل و داستان و آیه و حدیث، ظرفیت اقناعی و بلکه استدلالی آن دو اثر، از دیگر متون مشابه بالاتر رفته و اثرگذاری و جذابیت سخن را بیشتر کرده است. ملاپریشان کم و بیش در هر چهار زمینه از مولانا اثر پذیرفته است که در این جا به اختصار به آنها می-پردازیم.

الف) تأثیر مشرب عرفانی مولانا بر اندیشه های عارفانه ملاپریشان

رگه هایی از سخنان و معتقدات عرفانی مولوی در اشعار ملاپریشان مشهود است. مولانا، گرچه از پدر بزرگوارش جناب بهاء ولد و استادان بزرگی چون سیدبرهان الدین محقق ترمذی بهره مند بوده، در طریقت، به سلسله ای پیوسته نیست و تنها پیر و شیخ او را شاید بتوان جناب شمس الدین بن ملک داد تبریزی معروف به "شمس تبریزی" دانست و پذیرفت که همو بوده که آتش در خرمن وجود مولانا زده است و این "سجاده نشین با وقار را بازیچه کودک کان کوی" کرده است. (سروش، ۱۳۷۹، صص ۸ و ۷)

ملاپریشان نیز، هر چند در طریقت پیرو حروفیه است و گونه ای عرفان شیعی و نیز برخی افکار و عقاید شبه-نصیری و غلو آمیز در سخنان او به چشم می خورد (غضنفری، پیشین، مقدمه و بهرامی، پیشین، صص ۹۸ و ۹۷)، آشکارا تحت تأثیر مولاناست و پاره ای از اندیشه های عرفانی او منبعث از آراء مولانا، بویژه در مثنوی است؛ مثلاً در این موارد:

- مولوی در بیان "وحدت وجود" و اینکه اگر آدمی "احول" و دو بین نباشد، بین خداوند و شعاعات فیض او (کثرات) تمایز و دوگانگی قابل نیست، طی حکایتی چنین می گوید:

"گفت استاد احولی را کاندرا آ      رو برون آراز و نفاق آن شیشه را

گفت احول زان دو شیشه من کدام      پیش تو آرم بکن شرح تمام

گفت استاد آن دو شیشه نیست رو      احولی بگذارو افزون بین مشو

گفت ای استا مرا طعنه مزین      گفت استا زان دو یک را در شکن

شیشه یک بود و به چشمش دو نمود      چون شکست او شیشه را دیگر نبود

خشم و شهوت مرد را احول کند      ز استقامت روح را مبدل کند. ("۳۲۷/۱-۳۳۳")

و ملاپریشان در توحید باری تعالی چنین می گوید:

"اول و آخر و اوسط گشت احد      دو بین احولن و فرد صمد" (پریشان نامه / ۸ / ۱۰)

(اول و وسط و آخر همه خدای احد است؛ ولی انسان دو بین -از احولی- او را به وحدانیت نمی شناسد و او را که فرد و صمد است، غیر واحد می داند)

و در جایی دیگر می گوید:

"دوئیت کی هات و نور واحد غیباً لم یدرک پریشان شاهد" (پریشان نامه / ۴/۸)

(کی دوگانگی در نور واحد راه دارد؛ اینکه در باره او «غیباً لم یدرک» آمده نیز شاهد وحدانیت اوست)

و در جای دیگر ضمن بیان مناظره بین خود و عقل و عشق چنین می سراید:

"عقل وات صمدیت مختص حقن عشق وات یه ژ خود بر حق مطلقن

عقل وات چهارده تن لم یلد میو دو بین احوله چارده بین ها کو؟" (پریشان نامه / ۷-۴/۴۱)

(عقل گفت صمدیت تنها مختص ذات حق است و عشق گفت این خود بر حق اطلاق می شود. عقل گفت مگر

چهارده تن لم یلد [=خدا] ممکن است؟ و عشق گفت آنجا که دو بین احوال است و اشتباه می بیند، چهارده بین جایی

ندارد؛ و همه این چهارده تن نیز تنها جلوه هایی از آن نور واحدند)

\_ در باره اصناف آفرینش، مولوی ضمن نقل حدیثی از پیغمبر، خلق عالم را سه گونه معرفی کرده است:

"در حدیث آمد که یزدان مجید خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گره را جمله عقل و علم وجود آن فرشته است و نداند جز سجود

نیست اندر عنصرش حرص و هوا نور مطلق زنده از عشق خدا

یک گروه دیگر از دانش تهی همچو حیوان از علف در فریبی

او نداند جز که اصطبل و علف از شقاوت غافل است و از شرف

این سوم هست آدمی زاد و بشر نیم او زافرشته و نیمیش خر

نیم خر خود مایل سفلی بود نیم دیگر مایل علوی بود" (مثنوی / ۱۴۹۷/۴-۱۵۰۳)

و ملا پریشان یک جا می گوید:

"ذو جنبین زان نوع انسانی نیمی فرشته، نیمی حیوانی

له جنبه پستیش دو رتبه هات پست نباته بشنو بدم شرح و بسط..." (پریشان نامه / ۵و۴/۴۴)

(آدمی مخلوقی است دو جنبه؛ نیمی از فرشته و نیمی حیوانی، گاه از جنبه پست و حیوانی اش دو رتبه پست تر هم

می شود و به مرتبه نباتی تنزل می یابد؛ بشنو تا آن را به طور مبسوط شرح دهم)

و در جای دیگری نوع انسانی را نیز سه نوع می داند و با تأویلی عجیب می گوید:

سه نوع بشر خلق کرد خدای عالم ناس و شبه ناس و سناسی افهم

ناس چارده معصوم، شبه ناس بزنان مقداد و بوذر، عمار و سلمان

ما بقی مخلوق مطلق سناسن ژ وحدانیت خدا نشناسن (پریشان نامه / ۱/۹-۳)

(خداوند عالم سه نوع آدمی آفرید: ناس و شبه ناس و سناس؛ این مطلب را بفهم. ناس، چهارده معصوم اند و شبه

ناس کسانی چون مقداد و بوذر و عمار و سلمان؛ مابقی همه نسناسند و نمی توانند وحدانیت خدا را ادراک کنند و او را

به یگانگی بشناسند.)

\_ مولوی در آغاز مثنوی شدت عشق خویش به آن دمساز حقیقی و تأثیر معشوق ازلی را بر روح خود چنین

وصف می کند:

بالب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتی ها گفتمی (مثنوی / ۲۷/۱)

و در جای دیگر می گوید:

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک

و در دهان یابم چنین و صد چنین تنگ آید در فغان این چنین

این قدر هم گر نگویم ای سند شیشه دل از ضعیفی بشکند (مثنوی/ ۱۸۸۴-۱۸۸۶)

و در بیان مقام معشوق و شدت و عظمت عشق او این گونه می سراید:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست (مثنوی / ۱۳۰/۱)

و ملاپریشان در جایی خطاب به علی (ع) به عنوان مظهر و آینه تمام‌نمای حق و معشوق متعال چنین می گوید:

"ذات چوین نامیم، منشأ فلاح! خلقت چوین ماجم، خلأقت مداح! (پریشان نامه / ۷/۲۱)

(من ذات تو را چگونه و با چه عبارتی بنامم و توصیف کنم ای منشأ فلاح و رستگاری؛ و از خلق و خوی تو با

چه تعبیری یاد کنم که خلاق مجید مداح توست)

و جایی، گویی از شاگردان و مخاطبان بی حال و کندفهم خود ملول می شود و از ناشکری و قدرناشناسی آنان به

جان می آید و چنین می گوید:

"مطلب کفت اودس فرقه نامعقول خاصه ای عوام ضعیف العقول

لایتنها - حرف بی انشا چه در ک مکئی جزء لا یتجزا

من زحمت کیشام تو یاد گرتی مفت هیله اسب بن ، هابان گاجفت

مثل مشهورن ، بشنو بیش و کم کار کردن یعفور هواردن هیصم

شکر من بگر کردم آگاه من لم یشکرنا لم یشکرالله" (پریشان نامه / ۱۸/۵-۹)

(سخن به دست گروهی نادان افتاد؛ مخصوصاً این عوام ضعیف‌العقل. باید گفت انسان حقیر کم‌ظرفیت که می-

توان او را با جزء لا یتجزا سنجید، سخن نگفتنی و موضوع بی‌انتهای در نمی‌یابد. من زحمت کشیدم ولی تو مفت و بدون

زحمت از من یاد گرفتی؛ چنانکه شیبه اسب بسته برعهده گاو شخم‌زن است. کم و بیش مانند آن مثل است که می‌گویند

آهو برای جوجه عقاب کار می‌کند [=تن خود را فربه می‌کند تا خوراک عقابها شود]. تو باید ممنون من باشی که تو را

از راه و چاه آگاه کردم؛ که هر کس از ما انسانهای خدمتگزار تشکر نکند، شکر خدا را نیز نخواهد گزارد.)

که از این ابیات مولانا ملهم و متأثر است:

"گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم ...

گر بگویی شکر این رستن بگوی کز بت باطن همت برهاند اوی ...

سر ز شکر دین از آن بر تافتی کز پدر میراث مفتش یافتی

مرد میراثی چه داند قدر ما رستمی جان کند و مجان یافت زال" (مثنوی / ۳۶۷/۲-۳۷۲)

و نیز این ابیات:

"هین مشو غره بدان گفت حزین بار بر گاوست و بر گردون حنین

هم مقلد نیست محروم از ثواب نوحه گر را مزد باشد در حساب" (مثنوی / ۴۹۵/۲ و ۴۹۶)

همچنین داستان معراج پیامبر اکرم ۶، بحث وحدت وجود ۷، انضمام سنخ‌ها ۸، ضرورت پرهیز از پراکندگی

خاطر ۹، ذم فربه کردن تن ۱۰، بحث از چهار عنصر ۱۱ و...

غیر از اینها، موارد متعدد دیگری نیز هست که هم در مثنوی شریف، به فراوانی آمده و هم در دیوان ملاپریشان

ذکر شده است. سخن از منشأ صوفیه، بحث از گلستان خلیل، شق القمر پیامبر، خلقت عالم، موضوع نبرد علی (ع) با

عمروبن عبدود، بحث از قلم و مشیت، موضوع حدوث و قدم، کتم عدم، الوهیت، قوس صعود و نزول، سبع مثانی، اسم جامع صفات، عرش و کرسی، عقول عشره، واجب و امکان، قضا و قدر، لاهوتی و ناسوتی، فنای فی الله، صفات باری، ذات الهی و مواردی از این دست؛ که در هر دو کتاب، کم و بیش با اغراض عرفانی از آنها یاد شده است.

همچنین مناجاتهای ملاپیشان، بویژه در بخش دوم دیوان، بسیار شبیه مناجاتهای مولانا و بلکه در عباراتی، جداً از مناجاتهای وی متأثر است:

یارب تو رزاق روزی خورانی	منشأ سحاب قطره بارانی
رازق جنین طفل صغیری	رحیمی، راحم شیخ کبیری
ای رموز آموز کل نکته دانان	توانائی بخش جم ناتوانان...
ای میزین آموز طفل شیرخوار	نوربخش قمر له شمس الانوار
ای برازنده‌ی عیون ژ حجر	شجر ژ زمین، ثمر ژ شجر...
نعمت او فر، احسانت اکثر	و من آن یحصی و من ان یُشکر
ای طوره نمای شاکر و کفور	مُنزل تورات صحف و زبور...
جویای غیر تو خیالش خامن	مطلب هر تونی غیر ژ تو کامن؟

یا در این ابیات:

یا کریم العفو عظیم البری	خیر المسئولین، عالم السری
من عبد مسکین ناچیز ذلیل	غیر ژ لطف تو نوینم دلیل
سرگشته پالنگ راگم گم کردن	و درگاه تو التجام بردن
بیچاره مفلوک خوار سردرگم	واتی دَعُونی اَسْتَجِب لکم...
نمازی مخلوط ژ سهو و نسیان	وَ صورت نماز و معنی عصیان...
امیدوارم نومیدم نکین	من مستحیرم طریدم نکین...
من پشیمانم تو بم قبول کر	بدخواهان من خوار و مخذول کر (پریشان نامه، صص ۹-۲۹)

که گویی صورتی دیگر از این مناجاتهای مولانا است:

ای همیشه حاجت ما را پناه	بار دیگر ما غلط کردیم راه
لیک گفتی گرچه می دانم سرت	زود هم پیدا کنش بر ظاهرهت (مثنوی / ۵۹/۱ و ۶۰)
ای خدا ای فضل تو حاجت روا	بی تو یاد هیچ کس نبود روا
اینقدر ارشاد تو بخشیده‌ای	تا بدین بس غیب ما پوشیده‌ای (مثنوی / ۱۸۸۰/۱ و ۱۸۸۱)
ای خدا فریاد زین فریادخواه	دادخواهم نی ز کس زین دادخواه
داد خود از کس نیابم حز مگر	زان که هست از من به من نزدیکتر
کین منی از وی رسد دم دم مرا	پس ورا بینم چو این شد کم مرا (مثنوی / ۲۱۹۵-۲۱۹۷)
ای خدای رازدان خوش سخن	عیب کار بد زما پنهان مکن
عیب کار نیک را منما به ما	تا نگردیم از روش سرد و هبا (مثنوی / ۱۳۵۳/۴ و ۱۳۵۴)
ای خدای بی نظیر ایثارکن	گوش را چون حلقه دادی زین سخن
گوش ما گیر و بدان مجلس کشان	کز رحیقت می خوردند آن سرخوشان...
ای دعا ناگفته از تو مستجاب	داده دل را هر دمی صد فتح باب (مثنوی / ۳۰۵/۵-۳۰۹)



## ب) عشق

زایوه دیگر نگاه ملاپریشان به مولوی و تاثر و اقتباس از او، بحث عشق است. از این نظر، تقریباً تمام کتاب مثنوی معنوی مولانا و به تبع آن، بخش عمده دیوان ملاپریشان، مشحون از عشق و وصف عشق و تجلیات حضرت معشوق و سلطان عشق است؛ که به عنوان قطره‌ای از دریا - و اگر نه بقدر تشنگی، دست کم در حد گنجایش این مقاله - ابیاتی از آغاز و پایان مثنوی و آغاز و پایان دیوان ملاپریشان را به عنوان شاهد مدعا ذکر می‌کنیم. خوب است این نکته نیز یادآوری شود که در این خصوص، مولانا همان است که عطار درباره او به بهاء ولد گفته بود و همان است که طرب و سرمستی جاودان حاصل از عشق، تمام وجود، سخنان و زندگی او را فرا گرفته است؛ و او همان است که محققان تیزبین و ژرف اندیش در طول هفت قرن پس از وی گفته‌اند و نیازی به تکرار سخنان آنان نیست.

اما درباره عشق ملاپریشان؛ از آنجا که به علت سرودن شعرهایش به زبان لکی، مهجور افتاده و ناشناخته مانده است، جز آوردن نمونه‌هایی از دیوانش نمی‌توان سخنی گفت.

اجمالاً از گفتن این نکته ناگزیریم که: از آنجا که عشق، عالم بی‌رنگی و صفای باطن و وادی‌هایی از تعیین‌ها و وانهادن تعلق‌هاست، عشق همه عارفان، کم و بیش رنگ و بو و اثری مشابه دارد. اثر آن، سوزندگی نفس و تعلقها و ماسوی‌الله؛ و فنا کردن عاشق در دریای وحدت و وصال است؛ و عاشقان بر اثر این عشق، همه جانی متحد می‌یابند:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست (مثنوی/ ۴/۴۱۴)  
جز آنکه عشق نیز مانند اصل وجود، مشکک ذومراتب است و نزد هر فردی بهره‌ای از آن قابل حضور و ظهور است.

مولوی، در آغاز مثنوی، از جدایی نی روح عارف از نیستان معنا و اشتیاق او به بازگشت سخن می‌گوید و عشق را همین اشتیاق می‌داند و با لحنی قاطع می‌گوید:

" آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد  
آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد... " (مثنوی/ ۱/۹ و ۱۰)  
و بدین ترتیب هر جوشش و حرکتی را و به عبارت بهتر، همه موجودات را معلول عشق می‌داند و آن را درمان همه بیماریها، رختها، سکوتها، غرورها و عیبها می‌شمارد:

" شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما  
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما... " (مثنوی/ ۱/۲۳ و ۲۴)  
و در بیان مقام عشق و شدت و عظمت آن چنین می‌سراید:  
هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل مانم از آن...  
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت  
عقل در شرحش چو خر در گل بختف شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت  
آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب " (مثنوی/ ۱۲/۱-۱۱۶)

ملاپریشان نیز کتاب شعر خود را " پریشان نامه " می‌نامد و غرض خود را از سرودن این پریشان نامه فقط پیش رفتن در طریق " فنای فی الله " که تعبیر دیگری از وصال و پیوستن نی مذکور در مثنوی معنوی به نیستان غیب است ذکر می‌کند:

" من ژ بسم الله من ژ بسم الله ابتدا مکم من ژ بسم الله  
پریشان نامه ذکر مکم الله نه ارای هر کس، پی فنای فی الله " (پریشان نامه/ ۱/ب و ۱/۲)

(من با نام خدا آغاز می‌کنم. پریشان‌نامه را تنها برای خدا می‌سرایم؛ نه برای هر کس؛ تنها برای خدا و به منظور  
فنا فی‌الله)

و پس از آن ضمن تاویل‌هایی، از لوح و قلم و قوس نزول و صعود و بحث ولایت یاد می‌کند و سپس با اشاره به  
داستان منطق الطیر عطار، باز به سر اشتیاق وصال بر می‌گردد:

"سی نوع پله ور راهی بین بیخود پی دید سیمرخ هادی شان هدهد  
تا چه لیسان من فره اندکی تا گه باقی من ژ هر نوع یکی ... " (پریشان‌نامه ۶/۷ و ۷)  
مولوی در پایان مثنوی نیز سخن از عشق سر می‌دهد:

"... کشته شد در نوحه او می‌گریست اوست جمله هم کشنده هم ولی است  
ور نباشد هر دو او پس کل .....  
جسم ظاهر عاقبت هم رفتنی است تا ابد معنی بخواید شاد زیست" (مثنوی / ۶ / ۴۸۷۰-۴۸۷۳)

و ملاپیشان در پایان دیوان، ضمن اشاره به داستان حضرت ابراهیم و سرد شدن آتش بر او که مولوی نیز با  
ابیات زیبایی آن را آورده است، عشق حقیقی و وجود نور علی(ع) را در وجود ابراهیم، عامل ابا کردن او از پذیرش  
کمک جبرئیل می‌داند:

"فوج ملائکه، چنی جبرئیل ژ آسمان آمان پی یاری خلیل  
واتن حاجتی ار داری رواست وات احتیاجم و لطف خداست" (پریشان‌نامه، بخش دوم، ص ۱۱/۲۹-۱۳)  
(چقدر ملائکه از جمله جبرئیل بارها برای یاری ابراهیم خلیل از آسمان فرود آمدند و گفتند اگر حاجتی داری شایسته  
است بگویی تا برآورده کنیم؛ گفت احتیاجم تنها به لطف خداست)

و در ابیاتی قوی، آن شراب جانفزا را از معشوق ازلی و ساقی لم یزلی درمی‌خواهد:

"ساقی باوری جامی پی مستی سودم مستین زیان ژ هستی  
جامی که مغزم باورو و جوش دنیاو مافیها بکم فراموش  
نه ژو باده ی بزم حریفان رد منهی الله، مضل خرد  
مستان مجاز دیون مس نین هواپرستان حق پرس نین  
ژو باده ی بی غش خمخانه دیرین مشری مردافکن تلخ لب شیرین  
بدر تا یکجا پاک ژ گناه بوم مستی باورو فنا فی الله بوم  
مسلمانی گر مین تشنه کامم کافر زهدم مرید جامم  
فدات بام ساقی ترزوانم که من درده دارم دوا ی گیانم که  
ژ جام توحید یکجا مستم گه ذره ی ناچیزم تو باو هستم گه ... " (پریشان‌نامه، بخش دوم، ص ۴/۹-۱۲)  
(ج) کاربرد آیات و روایات

از این نظر، مثنوی مولوی را "قرآن در زبان پهلوی" نامیده اند و خود مولانا هم در مقدمه مثنوی، آن را "اصول  
اصول اصول دین" و "فقه و شرع و برهان الهی" خوانده است.

در این کتاب شریف، آشکارا به بیش از ۲۸۰۰ آیه و ۵۰۰ حدیث اشاره شده است و بسا اشارات پنهان که از  
دسترس محققان به دور مانده است.

دیوان ملاپیشان نیز از صدر تا ذیل به آیات و روایات آراسته است و در نگاهی کلی، در ضمن حدود ۱۰۰۰ تا  
۱۵۰۰ بیت شعر او، حدود ۵۰۰ آیه و حدیث آمده است.

بدیهی است غرض ما در اینجا اثبات تاثیر این دو شاعر بزرگ از قرآن و حدیث - که اظهر من الشمس است - یا استقصای تمام و کمال در ذکر آیات و روایات به کار رفته در آثارشان نیست. نکته ای که در اینجا - به عنوان بخش پایانی سخن - به آن می پردازیم، ذکر چند نمونه است از آیات و روایاتی که عیناً در هر دو اثر مورد بحث (مثنوی معنوی و دیوان ملاپیشان) آمده است و از این حیث می تواند شاهد دیگری باشد بر مدعای ما در مقاله.

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

همه چیز بر روی آن (= زمین) نبود شدنی است؛ و تنها وجه پروردگارتوست که دارای جلال و بخشش است

باقی می ماند. (قرآن کریم / قصص ۸۸/۲۸):

در مثنوی: از ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک الا وجهه (۱۹۰۴/۳)

در پیشان نامه: وجه الله علی عشر علی هو کل شیء هالک الا وجهه (پیشان نامه ۸/۸)

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (قرآن کریم، طه ۱۲/۲۰):

همانا من پروردگار تو هستم. کفشهایت را بیرون آر؛ که در مکان پاکیزه "طوی" هستی

«انني أعلم ما لا تعلمون: من چیزی می دانم که شما نمی دانید؛ که بخشی است از آیه شریفه وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (قرآن کریم ۳۰/۲) است.

در مثنوی:

در پیشان نامه:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» دیدگان او را نمی بینند ولی او دیدگان را می بیند. (قرآن کریم، ۶، ۱۰۳)

در مثنوی: لاجرم «ابصارنا لاتدرکه و هو یدرک» بین تو از موسی و گه (مثنوی/۱۱۳۵)

در پیشان نامه: هم و دیده حس هم دیده باطن عمیت عینا لاتدرک واتن (پیشان نامه/۹/۱۵)

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (قرآن کریم، ۸۵/۱۷):

درباره روح از تو می پرسند؛ بگو روح از امر پروردگار من است و شما را جز اندکی، علم نداده اند.

حدیث قدسی "كنت كنزاً مخفياً فأحببت ان أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف" (فروزانفر، ۱۳۶۱، ص ۲۹) من گنج نمان بودم؛ پس خواستم تا شناخته شوم؛ پس آفریدم تا شناخته شوم.

در مثنوی: گنج مخفی بُد زپری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد (مثنوی/۲۸۶۲/۱)

در پیشان نامه: وات كنت كنزاً مخفياً احد نقطه‌ی تحت با کردش و احمد (پیشان نامه/۹/۵)

«إِنِّي شَرٌّ مِنْ أَحْسَنَتِ إِلَيْهِ»: از شر کسی که به او احسان کرده‌ای در امان مباش. (فروزانفر، ۱۳۶۱، ص ۷۳)

در مثنوی: گفت حقست این ولی ای سیویه      اِتَّقِ من شرَّ من أحسنت الیه (مثنوی/۲۶۳/۳)  
 در پریشان‌نامه: قول رسول وات ابن قولویه      اِتَّقِ من شرَّ من أحسنت الیه (پریشان‌نامه/۳/۱۹)  
 همچین عباراتی چون من کنت مولاه فعلی مولاه، الفقر فخری، الدنيا جیفه، من اتخذ الهه هواه، العبد یدبر  
 والرب یقدر، من الماء کل شیء حی، کلمینی یا حمیرا، کل شیء یرجع ال اصلها، تعرف الاشیاء باضدادها، و ما رمیت اذ  
 رمیت و ... که سخنانی برگرفته از قرآن و حدیثند و در هر دو کتاب به آنها اشاره شده است.

در مواردی، ملاپریشان عین سخن مولانا را آورده است:

عبارت تنگه بدر معافم      ورنه مطالب عمدۀ مشکافم

"با لب دمساز خود گر جفتمی      همچو نی من گفتنیها گفتمی" (پریشان‌نامه/۵/۱۹ و ۶)

چه خاص حرفی وات ملاکی رومی      موجودش کردم و او معدومی

"ذره ذره کاندیرین ارض و سماست      جنس خود را همچو کاه و کهرباست" (پریشان‌نامه/۲/۴۷ و ۳)

"ما همه شیران ولی شیر علم      حمله مان از باد باشد دم به دم" (پریشان‌نامه/۱۰/۴۷)

ساکت بیم ژ قول شیخ مولوی      و فارسی یک بیت واتش معنوی

"هر که را اسرار حق آموختند      مهر کردند و دهانش دوختند" (پریشان‌نامه/۷/۴۹ و ۸)

در یک مورد نیز ملاپریشان سخن مولوی را تنها به زبان لکی برگردانده است:

بشنو ژ ملا محمد بلخی      فره شیرین وات نوات و تلخی

"محرم ای هوشه جز بیهوش نیه      مشتری زوان غیر ژ گوش نیه" (پریشان‌نامه/۲۹ و ۳۰ و ۹ و ۱۰) که برگردان

این بیت مولاناست: محرم این هوش جز بیهوش نیست      مر زبان را مشتری جز گوش نیست (مثنوی/۷/۱)

(د) سبک و ساختار

شیوه خاص مولانا در تلفیق قصه و تمثیل با حکمت و معرفت در کنار بسامد بالای آیات و روایات که به انواع  
 روشهای معروف از اقتباس و تلمیح گرفته تا حل و درج آیات و احادیث در ضمن ابیات، نیز کم و بیش در سخن سرایی  
 ملاپریشان راه یافته است و سخن شاعر و عارف لرستانی را نیز تا درجاتی به جذابیت، عمق و اثرگذاری سخن پیر بلخ  
 نزدیک کرده است.

نتیجه گیری

ملا پریشان، شاعر و عارف لک‌زبان قرن هشتم - با وجود اختلاف زبانی با مولانا جلال‌الدین بلخی - شاعر و  
 عارف پارسی‌گوی سده هشتم هجری، هم در سطح واژگان و عبارات و هم در سطح مفاهیم و تعابیر عرفانی، آشکاراً  
 از مولانا اثر پذیرفته است. دامنه این اثرگذاری، از اینها هم فراتر رفته، اقتباس و تلمیح به آیات و روایات را نیز  
 دربر گرفته است و با صرف نظر از دشواری‌های سرودن شعر به زبان لکی و نبودن قوت شاعری یکسان نزد هر دو شاعر  
 عارف مورد نظر، از نظر ساختار کلی سخن نیز مشابهت تا اندازه‌ای است که اثرپذیری ملاپریشان را از مولوی مسجّل  
 می‌کند.

والحمد لله اولاً و آخراً

## مآخذ

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، به تحقیق هیأت علمی دارالقرآن الکریم دفتر مطالعات تاریخ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۶
- ۲- افلاکی، شمس الدین احمد، مناقب العارفین (۲جلد)، به کوشش تحسین یازیجی، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب، ج ۱، صص ۷۳-۵۷۳
- ۳- امرایی غضنفری، اسفندیار، گلزار ادب لرستان، چاپ اول، تهران: کاوش، ۱۳۶۴
- ۴- بهرامی، ایرج، اسطوره اهل حق، چاپ اول، تهران: آتیه، ۱۳۷۸
- ۵- درگاهی، محمود، آیات مثنوی، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷
- ۶- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر محمد معین، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، چاپ اول، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷
- ۸- -----، دنباله جستجو در تصوف ایران، چاپ چهارم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۶
- ۹- -----، سرنی، (۲جلد)، چاپ هشتم، تهران: علمی، ۱۳۷۹
- ۱۰- -----، ارزش میراث صوفیه، چاپ هشتم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷
- ۱۱- سروش، عبدالکریم، قصه ارباب معرفت، چاپ چهارم، تهران: صراط، ۱۳۷۶
- ۱۲- -----، قمار عاشقانه، چاپ سوم، تهران: صراط، ۱۳۷۹
- ۱۳- شimmel، آن ماری، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵
- ۱۴- عبدالکریم، خلیفه، عرفان مولوی، ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵
- ۱۵- غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، چاپ نهم، تهران: زوار، ۱۳۸۳
- ۱۶- فتح اللهی، علی؛ بررسی تاثیر روایات شیعی در نهج البلاغه، چاپ اول، تهران: مدحت، ۱۳۸۰
- ۱۷- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۸
- ۱۸- ملاپریشان، دیوان، به کوشش اسفندیار غضنفری امرایی، چاپ اول (پلی کپی)، خرم آباد: رشنو، ۱۳۶۱
- ۱۹- مولوی، جلال الدین بلخی، مثنوی معنوی (۴جلد)، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، چاپ اول، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳
- ۲۰- نوری خاتونبانی، علی، "تجلی شریعت و شیوه های بیان آن در مثنوی معنوی"، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر محسن جهانگیری، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۸
- ۲۱- والی زاده معجزی، محمدرضا، نام آوران لرستان، چاپ اول، تهران: حروفیه، ۱۳۸۹

۲۲- یثربی، یحیی، فلسفه عرفان، چاپ سوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه، ۱۳۷۴ (تهرانی، ۱۹۵۹ه.، حرف میم، ص ۱۹۵)

- 
- ۱- نیز ر.ک: عبدالحسین زرین کوب، سر نی، تهران: علمی، چاپ هشتم (دوجلد)، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۹۹-۱۰۱ و جستجو در تصوف ایران، تهران: امیر کبیر، چاپ، صص ۲۸۵-۲۹۰
- ۲- برخی او را از اهالی دینور و برخی او را لر دانسته اند. ر.ک: اسفندیار غضنفری، دیوان ملاپریشان، خرم آباد: رشنو، ۱۳۶۱، مقدمه، ص ۳ والی زاده معجزی نیز با استناد به سخن «یکی از موثقین لرستان» او را در عین اینکه غیاثوند دانسته، اهل الشتر به حساب آورده است (والی زاده معجزی، ۱۳۸۹، ص ۳۷۷)
- ۳- در خصوص ریشه های اهل حق و ارتباط آن با آیینهای دیگر ر. ک: عبدالحسین زرین کوب، جستجو در تصوف ایران، صص ۱۸۳-۲۰۵ و ایرج بهرامی، اسطوره اهل حق، تهران: آتیه، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۵۹-۱۰۶ و نورعلی الهی، برهان الحق، تهران: جیحون، چاپ هشتم، ۱۳۷۳، صص ۴۰-۱۲۵
- ۴- برای آشنایی با مفهوم تأویل، ر.ک: علی اکبر دهخدا، لغت نامه، زیر نظر محمد معین، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹، زیر عنوان تأویل و عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷، صص ۹۷ و ۹۸
- ۵- حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر باطنی بس قاهر است. (مثنوی/۳/۴۲۴۴)
- ۶- ر.ک: مثنوی، ۴۵۱۲/۳۰-۴۵۲۴ و دیوان ملاپریشان، بخش ۱، ص ۱۰/ابیات ۳-۹
- ۷- ر.ک: مثنوی، ۶۰۲/۱-۶۱۰ و دیوان ملاپریشان، ۱/۴۱/۱-۹
- ۸- ر.ک: مثنوی، ۳۱۰۷/۲ و دیوان ملاپریشان، ۱۱/۴۶/۱
- ۹- ر.ک: مثنوی، ۴۳۳۵/۳ و ۳۶۷۱ و ۲۶۱۵/۴ و دیوان ملاپریشان، ۱/۱۸/۱-۴
- ۱۰- ر.ک: مثنوی، ۳۲۸۱/۳، ۶۷۲۰/۵ و ۳۵۲۶/۶ و دیوان ملاپریشان، ۱/۱۸/۱-۵
- ۱۱- ر.ک: مثنوی، ۴۸/۶ و دیوان ملاپریشان، ۱/۱۲/۱